

«إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» همانا خداوند، هر کس را که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد. به غیر حساب سه معنی دارد: ۱- آن چه را می‌دهد، به این حساب نبوده که در قبال حسناتی باشد که انجام داده‌ای. ۲- از آن چه داده، حساب نمی‌کشد. ۳- بی اندازه و بی حساب و زیاد می‌دهد. خدا در مورد روزی‌ای که به مؤمنین داده است، از آن‌ها حساب نمی‌کشد و سؤال نمی‌کند، بلکه از دلشان و محبتشان که امانت خدا نزد مؤمن است، سؤال می‌کند که به چه کسی سپرده‌اند. حالا که خدا از روزی سؤال نمی‌کند، تو هم از او سؤال نکن، چون دستور دادن به صاحب‌خانه، عیب است. گله و شکایت هم نکن. اگر هم یک وقت از دهانت پرید، زود استغفار کن.

سرآمد هر گناه! (میرزا جواد ملکی تبریزی، رساله لقاءالله ص ۱۶۵)

ای برادر من! برای خودت توشه ای برای روز فقر و بیچارگی ات بگیر، بلکه برای حال گرفتاری و بلایت، و اگر حالت برای گریه مساعد نیست، پس لامحاله تباهی کن و اگر قساوت نگذاشت که حتی تباهی کنی، پس بدان که گناهان، تو را بیمار کرده و کدورت عیب‌ها، قلبت را فاسد نموده؛ مخصوصاً به زینت این دنیای پست و زیور و ظاهر فریبنده اش مغرور شدن و با این عادت‌های پست از قبیل: خوش گذرانی با لذت‌ها و حظ‌های دنیا انس گرفتن، که در اخبار آمده است که: دوستی دنیا سرآمد هر گناه خطرناکی است [که] دیگر در قلب تو جایی برای ذکر خدا و فکر آخرت باقی نگذاشته است.

دانشگاه آدم سازی!

سرترسی داشت. ساواکی و این جور چیزا سرش نمی‌شد. عقلش خیلی بیشتر از سن و سالش بود. هجده سالگی شد مربی و استاد آموزش‌های نظامی از همه جورش؛ تاکتیک رزمی، اسلحه‌شناسی، اطلاعات و عملیات و... اولین بار رفت جبهه مهران. نبوغ و خلاقیت بی‌مثال او را علی‌شادمانی کشف کرد. تا بیخ سنگر عراقی می‌رفت. چهار گردان چشمشان به اشاره او بود. مو، توی صورتش نروبیده بود که یه گروهان رو دادند دستش! توی عملیات مسلم بن عقیل، پاهاش تیر خورده بود اما وقتی آمد، یه تنه هفت تا اسیر هم آورد. حاج همت برایش نقشه‌ها داشت، اما همدانی زودتر جنبید و گردش فرمانده. یه نوجوان ۱۹ ساله شد فرمانده اطلاعات و عملیات یه لشکر! تاکی؟ تا آخر جنگ. اطلاعات و عملیات رو کرده بود دانشگاه آدم‌سازی. توی کلاسش، هم «ممد عرب عراقی» بود که از بصره در رفته بود، هم «شیرمحمد افغانی» که تو مهران باهش گشت می‌رفت، و هم «علی‌شاه حسینی» تکنیسین اف‌چار که آموزش تو آمریکا رو گذاشته بود یه طرف و شده بود شاگردش! داشت یادم می‌رفت. توی دانشگاه علی‌آقا سواد دانشگاهی، خیلی برد نداشت؛ نه این که دانشگاهی‌ها در رکابش نبودند، بودند اما یه بچه صافکار روستایی زاده مثل «مصیب مجیدی» شد معاونش، چون دل شیر می‌خواست با علی‌کار کردن. شرط و مرزی هم برای یادگیری وجود نداشت؛ سراغ قفل برها توی شهر می‌رفت، می‌آوردشان جبهه از شان شهید می‌ساخت! البته همه‌ی اینایی که اسم آوردم شهید شدند؛ به عبارت این دفتر «دلیل» شدند. خودشم دنبال یه «دلیل» می‌گشت تا این که اون خواب به دادش رسید. اون خواب که از مصیب -معاونش- که توی فاو شهید شده بود، پرسید: «از کدام راهکار به این مقام رسیدی؟! مصیب هم جواب داد: «راه کار اشک!» از این جا به بعد راه کار علی‌آقا به قول خودش قفل شد. توی شناسایی؛ یعنی دلالت آخر، همه رو گذاشت سر کار، یه عده رو برگردوند عقب و خودش تنها رفت به جایی که «دلیل» امروز و فردای ما شد.

[فرازهایی از کتاب دلیل، زندگی‌نامه و خاطرات سردار شهید علی‌چیت‌سازان فرمانده عملیات لشکر انصارالحسین همدان]

سوال

آیا امر به معروف و نهی از منکر والدین و بزرگترها صحیح است؟ به‌طور کلی تذکر دادن به افراد در صورتی که احتمال دلخوری می‌رود چگونه است؟

جواب

در امر به معروف و نهی از منکر فرقی بین افراد نیست ولی به هر حال راه درست این است که نسبت به بزرگترها به یک شیوه باید برخورد کرد و نسبت به کوچکترها به شیوه‌ای دیگر. در امر و نهی پدر و مادر، چون هرگونه بی‌احترامی حرام است خیلی باید مراعات کرد. نکته‌ی بعدی این است که احتمال تأثیر بدهیم، ممکن است پسر یا دختری به پدر یا مادر خودشان تذکر بدهد و آن‌ها گوش ندهند؛ خب یک شیوه‌ی دیگری باید در پیش گرفت؛ مثلاً روش غیرمستقیمی که آن‌ها متوجه کار خطایشان بشوند و دیگر مرتکب منکر نشوند و به وظیفه و معروف عمل کنند. امر به معروف و نهی از منکر، قوم و قبیله، مقام بالاتر، مقام پایین‌تر، پدر و مادر و امثال این‌ها را نمی‌شناسد، ولی شیوه‌هایش ممکن است متفاوت باشد.